

قدرت سیاسی فقرزا؛ نقد و بررسی در پرتو دیدگاه اسلام

سید احمد حبیب نژاد^۱

سید امین ورعی^۲

چکیده

یکی از عوامل شکل‌گیری و تداوم فقر، به مثابه یکی از مهم‌ترین بحران‌های اجتماعی بشر، «قدرت سیاسی» است؛ عاملی که به صورت مستقیم و غیرمستقیم، هم در ایجاد فقر در جامعه نقش دارد و هم در استمرار و بازتولید آن اثرگذار است. یکی از دلایل اصلی ناکامی بسیاری از کشورهای در حال توسعه در دستیابی به رشد، و در مقابل، گسترش فقر در آن‌ها، سلطه بلندمدت نهادهای سیاسی فاسد، قوانین استعماری و دیکتاتوری‌های نظامی است. گاه نیز عملکرد نادرست حکومت‌ها، گسترش صوری دموکراسی پاسخ‌گو و در نتیجه، فقدان دولت شایسته، از علل ریشه‌ای پیدایش فقر به شمار می‌آید. همچنین برخی مکاتب فلسفی و سیاسی، مانند نازیسم، به طور غیرمستقیم در تولید و گسترش فقر نقش دارند.

در اندیشه اسلامی، نسبت به فقیرسازی مردم از سوی حکومت هشدار داده شده و پیامد آن، تزلزل در دینداری و حتی کفر مردم دانسته شده است. اسلام هرگونه زیان‌رسانی به اموال مردم و در نتیجه فقیر کردن آنان را منع می‌کند و بر این نکته

۱. دانشیار گروه حقوق عمومی دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران.

۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول).

تأکید دارد که حکومت نباید در مسیر ایجاد یا استمرار فقر در جامعه گام بردارد. در متون دینی، اخذ نادرست مالیات، غارت اموال عمومی، ذخیره سازی ثروت توسط حاکمان فاقد امنیت سیاسی، و نیز تمرکز گسترده مالکیت اراضی، از زمینه های پیدایش فقر معرفی شده اند. از این رو، در اقتصاد اسلامی بر آبادانی زمین، جلوگیری از نظام زمین داری کلان، و برقراری مناسبات عادلانه اقتصادی تأکید می شود.

از منظر اندیشه اسلامی، یکی از مهم ترین عوامل پیدایش فقر، سوء مدیریت کارگزاران و سپردن امور کشور و بیت المال به افراد کم خرد و غیرمتخصص است؛ امری که به اتلاف منابع عمومی و در نهایت، فقیر شدن مردم می انجامد. بر این اساس، فقر در اقتصاد اسلامی پدیده ای طبیعی تلقی نمی شود، بلکه نتیجه توزیع ناعادلانه ثروت و انحراف از روابط عادلانه میان طبقات اجتماعی است.

واژگان کلیدی: فقر، قدرت سیاسی، حاکمان، اندیشه اسلامی، کفر.

مقدمه

«آسیب اجتماعی»، به هر نوع عمل فردی یا جمعی اطلاق می شود که در چارچوب اصول اخلاقی و قواعد عام عمل جمعی رسمی و غیررسمی جامعه محل فعالیت کنشگران قرار نمی گیرد و در نتیجه، با منع قانونی یا قبح اخلاقی و اجتماعی روبه رو می شود. به همین دلیل، کج روان سعی دارند کج روی های خویش را از دید ناظران قانون، اخلاق عمومی یا نظم اجتماعی پنهان کنند؛ زیرا در غیر این صورت، با پیگرد قانونی، تکفیر اخلاقی یا طرد اجتماعی مواجه می شوند. آسیب های اجتماعی پدیده هایی واقعی، متغیر و قابل کنترل و پیشگیری هستند (حاج حسینی و زاهدی اصل، ۱۳۹۱، ص ۱۲۸).

نابرابری اجتماعی، «فقر» و تنگدستی، همواره از مهم‌ترین معضلات، و بلکه از بحران‌های زندگی بشر، و از خطرناک‌ترین آسیب‌های اجتماعی بوده است؛ به‌گونه‌ای که انسان را به مبارزه با آن، ریشه‌کن کردن آن، یا دست‌کم جلوگیری از گسترش و رفع تدریجی آن رهنمون ساخته است. پدیده «فقر»، مانند هر مسئله دیگری، ناشی از زمینه‌ها و عواملی است که پیامدهای خاص خود را در جامعه به همراه دارد. مشکلات «فقر» نیز، مانند هر مسئله اجتماعی، صرفاً منحصر به پیامدهای خود فقر نیست، بلکه زمانی شدت می‌یابد که بستر ساز انحرافات اجتماعی دیگر شود.

یکی از پایه‌های اصلی شکل‌گیری بسیاری از مشکلات، چون ناامیدی، بی‌عفتی، انحراف اخلاقی، ضعف عقیده، ذلت و خواری، ناتوانی و غربت، نقص عقل و دین، فساد اداری، فقدان منزلت اجتماعی، انزوای سیاسی و بسیاری دیگر از مشکلات اجتماعی، «فقر» در جامعه است (عترت‌دوست و دیگران، ۱۳۹۸، ص ۱۶۱). حتی مردم فقیر پول کمتری برای ایمنی خود و خانواده خرج می‌کنند؛ همان‌طور که پول کمتری نیز برای خورد و خوراک، بیمه، تهیه وسایل منزل و هر چیز دیگری هزینه می‌کنند. یک فرد منطقی اقتصادی، آسیب ناشی از حوادث را در برابر هزینه اجتناب از آن‌ها متعادل می‌کند. حال، وقتی افراد فقیر این تعادل را رعایت می‌کنند، تصادفات نسبتاً افزایش می‌یابد و هزینه‌های ایمنی نسبتاً کاهش پیدا می‌کند. در این صورت، نفع شخصی، مردم را وادار می‌کند که امنیت را برای خود و خانواده خویش خریداری کنند و نسبت به امنیت دیگران بی‌تفاوت باشند. آثار قانون مسئولیت، یکی دیگر از دلایل خطرناک بودن فقر است. ترس از مسئولیت سبب می‌شود بسیاری از افراد جامعه، ایمنی خانه، وسایل نقلیه، ادارات، کارخانه‌ها و محصولات خود را افزایش دهند (Cooter & Schäfer, 2012, p. 181). مجموعه این عوامل، لزوم پرداختن به زمینه‌های شکل‌گیری فقر را، برای پیشگیری از بروز پیامدهایی با گستره‌ای چنین وسیع، دوچندان می‌سازد.

(عترت دوست و دیگران، ۱۳۹۸، ص ۱۶۱).

برای پرداختن به زمینه‌های پدیدار شدن فقر، ابتدا باید دانست «فقر» به چه معناست. اساساً «فقر» از لحاظ ریشه، به «شکسته شدن ستون فقرات» (ابن فارس، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۴۴۳؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۴۱؛ راغب اصفهانی، [بی‌تا]، ص ۶۴۲؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل عنوان «فقر») و در لغت، به «نیاز و احتیاج» (فراهیدی، [بی‌تا]، ج ۵، ص ۱۵۰؛ ازهری، [بی‌تا]، ج ۹، ص ۱۰۲؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل عنوان «فقر») و نیز «تنگدستی» (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل عنوان «فقر»؛ عمید، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۵۴۵) معنا شده است. به همین دلیل است که شخص نیازمند را «فقیر» می‌نامند؛ چراکه گویا چنین شخصی از خواری و تنگدستی، چنان فرسوده شده که ستون فقراتش شکسته و توان ایستادن ندارد (ابن فارس، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۴۴۳؛ جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۱۷، ص ۳۳۰). بر اساس آیه پنجم سوره نساء، مال و ثروت، مایه قوام و ایستادگی اقتصادی فرد و جامعه و به مثابه ستون فقرات اجتماع است. پس با نابودی اقتصاد جامعه، همه افراد آن به خطر افتاده و زمین‌گیر می‌شوند. از این‌رو، آحاد افراد جامعه وظیفه دارند به هیچ‌وجه اموال خویش و بیت‌المال را در اختیار سفیهان قرار ندهند؛ زیرا این امر به هدررفت و نابودی آن اموال منجر خواهد شد (جوادی آملی، ۱۳۹۱، ج ۱۷، ص ۳۲۱).

در اصطلاح دقیق و فنی، «نداشتن مال و امکاناتی که زندگی انسان بدان‌ها محتاج است (مایحتاج زندگی)» (حکیمی و دیگران، ۱۳۶۷، ج ۴، صص ۲۹۱ و ۲۹۳) را فقر گویند. در اصطلاح فقهی نیز، فقر به نداشتن حداقل زندگی متعارف گفته می‌شود که ملاک آن، تنها عرفی و تابع شرایط عمومی جامعه است. برای مثال، چنان‌که در یک کشور در حال توسعه، ممکن است فقر به معنای نداشتن امکانات ضروری برای ادامه حیات تفسیر شود و در یک کشور توسعه‌یافته، به معنای محرومیت نسبی از همه

امکانات پیشرفته یک زندگی متعارف در آن جامعه تلقی شود. فقر در معنای نخست، به محرومیت و ناتوانی مادی افراد در دسترسی به حداقل نیازهای ضروری و اساسی، مانند سرپناه، پوشاک، تغذیه و دارو، اطلاق می‌شود؛ در حالی که در معنای دوم، به مفهومی نسبی و به عدم تعادل در بهره‌مندی اقشار از امکانات موجود در جامعه گفته می‌شود. به طور معمول، فقر در هر جامعه‌ای با شاخص‌های رسمی، مانند میزان درآمد سرانه افراد آن جامعه، برآورد می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۹۲).

البته برخی متفکران اسلامی معتقدند که اسلام تعریفی مطلق و ثابت برای فقر ارائه نداده است که برای همه شرایط قابل اجرا باشد. به عنوان مثال، نگفته است که فقر، ناتوانی در برآوردن نیازهای اساسی است، بلکه فقر را پایین‌تر بودن از سطح زندگی دیگران تعریف کرده است. هرچه سطح زندگی بالاتر باشد، معنای عملی فقر گسترده‌تر خواهد شد؛ زیرا ناتوانی در همگام شدن با این افزایش سطح زندگی، فقر محسوب می‌شود. برای مثال، اگر در نتیجه توسعه شهری در کشور، مردم به این عادت کنند که هر خانواده خانه مستقل خود را داشته باشد، خانواده‌ای که خانه مستقل خود را نداشته باشد، به نوعی فقیر محسوب می‌شود؛ در حالی که وقتی کشور به این سطح از رفاه و آسایش نرسیده بود، خانه مستقل نداشتن، فقر محسوب نمی‌شد (صدر، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۷۹۳).

از طرفی، اقتصاددانان بیشتر به زمینه‌های ظهور و نتایج فقر توجه کرده و به ندرت به تحلیل اجتماعی آن پرداخته‌اند. در ادبیات جامعه‌شناسی، معمولاً دو مفهوم «فقر» و «نابرابری» در کنار یکدیگر به کار می‌روند و فقر را «برآورده نشدن نیازهای اساسی بشر به حدّ کفایت» تعریف می‌کنند. از نظر اقتصاددانان، فقر به وضعیتی اطلاق می‌شود که «فرد از منابع لازم برای برخورداری از رژیم غذایی، مشارکت در فعالیت‌ها و امکانات

معمول زندگی محروم باشد» (خدادادکاشی و حیدری، ۱۳۸۸، ص ۲۰۹). از این رو، در تعریفی مشابه، فقر به «محروم ماندن انسان یا خانوار، در اثر نبود درآمد، از دستیابی به کالاها و خدماتی که امکان تولید یا عرضه همگانی آن‌ها در جامعه وجود دارد» تعریف شده است (اطهاری، ۱۳۷۹، ص ۸۵).

«فقر» در متون و فرهنگ اسلامی و نظرگاه اقتصادی

معضل فقر در متون و فرهنگ اسلامی، چنان خطرناک و حائز اهمیت دانسته شده که به دفعات درباره آن سخن گفته شده است؛ تا آن جا که در کلام پیامبر اسلام (ص) چنین آمده است: «فقر نزدیک است که انسان را به کفر بکشانند» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۰۷)؛ زیرا انسان فقیر، وقتی مشاهده می‌کند که فرزندانش از گرسنگی و تشنگی در حال جان دادن هستند و او نیز نمی‌تواند احتیاجات آن‌ها را از طرق عادی و اسلامی برطرف کند، دست به سرقت، خیانت و غصب زده و اموال مردم را برای خویش حلال می‌شمرد و حتی ممکن است به راهزنی، کشتن فرد مسلمان و همکاری با ظالمان نیز روی آورد. او تا جایی پیش می‌رود که دین خود را نیز در راه کسب روزی فرزندانش از کف می‌دهد (علامه مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۱۶۶).

امیرالمؤمنین (ع) نیز از فقر به «مرگ بزرگ» یاد کرده (نهج البلاغه (صبحی صالح)، ۱۴۱۴ق، حکمت ۱۶۳، ص ۵۰۰) و به فرزندش محمد بن حنفیه توصیه نموده که از شرّ آن به خدا پناه برد؛ زیرا فقر، دین را ناقص، عقل را سرگردان و پدیدآورنده دشمنی است (نهج البلاغه (صبحی صالح)، ۱۴۱۴ق، حکمت ۳۱۹، ص ۵۳۱). شاید دلیل «مرگ بزرگ» خواندن فقر این باشد که مرگ برای هر انسانی یک بار اتفاق می‌افتد و تمام می‌شود، اما فقر ممکن است چندین و چند بار در طول زندگی برای شخص اتفاق افتاده و سالیان سال با او همراه باشد (حسینی شیرازی، ۱۴۳۸ق، ص ۵۸).

از نظرگاه اقتصادی، در باب آسیب‌های اجتماعی، فقر به عنوان یک معضل وسیع اجتماعی در نظر گرفته می‌شود که سرمنشأ سایر آسیب‌های اجتماعی است. بر اساس این دیدگاه، سامان‌دهی وضعیت اقتصادی - اجتماعی در رأس برنامه‌های آسیب‌زدایی قرار می‌گیرد (حاج حسینی و زاهدی اصل، ۱۳۹۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲). البته در اقتصاد روز دنیا، بر اساس روش بانک جهانی، معیار فقر «یک دلار در یک روز» است؛ یعنی کسی که کمتر از این مقدار درآمد داشته باشد، فقیر محسوب می‌شود. به نظر می‌رسد این شیوه، تنها برای کشورهای در حال توسعه کارآمد است. اصولاً در غرب، روش‌های سنجش فقر بر اساس حداقل سطح مصرف خانواده است که باید مخارج اساسی، مانند غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت و تحصیل را دربرگیرد (کاسادوفسکی، ۱۳۸۵، ص ۷۹).

«قدرت» را به طور موسع می‌توان به عنوان «توانایی نیل به نتیجه دلخواه» تعریف نمود. چنین برداشتی از قدرت، شامل هر چیز - از توانایی شخص بر حفظ حیات خود گرفته تا توانایی حکومت در ارتقای رشد اقتصادی - می‌گردد. با این حال، معمولاً قدرت در تجزیه و تحلیل سیاسی، به عنوان یک «رابطه» پنداشته می‌شود؛ یعنی توانایی تأثیر بر رفتار دیگران به شیوه‌ای خارج از انتخاب آن‌ها. در این صورت، از قدرت، به «قدرت بر دیگران داشتن» تعبیر می‌شود (هیوود، ۱۳۹۸، ص ۵۲). حال، اگر بخواهیم «قدرت سیاسی» را بشناسیم، باید بگوییم این مدل از قدرت، به معنای واقعی کلمه، «آن دسته از قدرت‌های نهادین موجود در جوامع سیاسی است که هدف آن‌ها، اعمال نوع ویژه‌ای از قدرت، نظیر حکومت و تمشیت امور سیاسی جامعه، باشد». به طور کلی، «اقتدارگرایی» ویژگی چشم‌گیری است که قدرت سیاسی را از سایر قدرت‌ها متمایز می‌کند (قاضی «شریعت‌پناهی»، ۱۳۹۵، ص ۲۱). البته فقط قدرت سیاسی نیست که در جامعه عمل می‌کند، بلکه قدرت‌های خانوادگی، صنفی، حزبی، مذهبی، روحانی و سایر اشکال

قدرت نیز واقعیت عینی دارند؛ لکن قدرت سیاسی دولت، از جهت برتری عملی وسایل مادی و معنوی، از قبیل امکانات اقتصادی و تسلیحاتی، و همچنین برخورداری از اطاعت مردم یا در مواردی از پشتیبانی مشروعیت آفرین افکار عمومی نسبت به سایر قدرت‌ها، بلامعارض است (قاضی «شریعت پناهی»، ۱۴۰۰، ص ۲۰۵).

اما سؤال اصلی این است که فقر، به عنوان پدیده‌ای شوم، چه مناسباتی با قدرت دارد؟ آیا می‌توان تأثیر و تأثراتی از فقر و قدرت را تبیین نمود؟ ما در این نوشتار، تنها درصدد بیان تأثیرات منفی و مخرب قدرت سیاسی بر پیدایش مقوله فقر و استمرار آن هستیم و سخن درباره تأثیرات مثبت قدرت سیاسی در جهت فقرزدایی و وظایف دولت‌ها در این باب را به نوشتاری دیگر وامی‌گذاریم.

نقش منفی قدرت سیاسی در ایجاد فقر

اصولاً یکی از عوامل پیدایی و استمرار فقر در جامعه، «قدرت سیاسی» است. این قدرت، هم می‌تواند به صورت مستقیم و هم غیرمستقیم ایجادکننده فقر در جامعه باشد و هم به مثابه کارخانه‌ای برای تولید فقر، در دوام و استمرار این پدیده‌ی خطرناک اجتماعی نقش آفرینی کند.

فقر، محصول ساختار قدرت و نظام اجتماعی است. به منظور تضمین موفقیت سیاست فقرزدایی، باید تغییرات اساسی در بینش‌ها و جهت‌گیری‌های سیاستی، همراه با اصلاحات در ساختار سیاسی صورت پذیرد (راغفر، ۱۳۸۴، ص ۲۸۵). ساختار و روابط قدرت در مقیاس جهانی، به‌رغم شعارهایی که داده می‌شود، به‌سختی مخالف حاکمیت نظام‌های مردم‌سالار در کشورهای صاحب نفت و منابع غنی طبیعی در جهان سوم است. ساختار قدرت جهانی دقیقاً به دلیل منافع اقتصادی

خود، از هرگونه تلاش برای جلوگیری از تغییر نظام سلسله مراتبی قدرت در سطح جهانی دریغ نمی‌کند و از وجود نظام‌های مستبد و حاکمان فاسد در این کشورها بیشترین نفع را می‌برد؛ زیرا این نظام‌ها به سادگی قابل کنترل و معامله هستند (همو، صص ۲۷۷، ۲۷۹).

الف) مباشرت قدرت سیاسی در ایجاد فقر

به‌طور کلی، «قدرت سیاسی» به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل پدیدار شدن نابرابری اجتماعی و فقر در جامعه رخ می‌نمایاند. اساساً مهم‌ترین عامل اجتماعی فقر، نظام تکثاری و اشرافی است که در سایه‌ی آن، انواع ظلم‌ها و ستم‌ها همچون خوردن اموال مردم به ظلم و گناه، ستم بر مزدبگیران و رنجبران، افزایش سودها، استثمار دسترنج گروهی از مردم توسط افرادی قلیل، ظلم و تعدی در نرخ‌گذاری و به تعبیر ژرف، ایجاد «طاغوت اقتصادی و اقتصاد طاغوتی» صورت می‌پذیرد (صدریه، ۱۳۹۳، صص ۲۳۰ و ۲۳۱).

با وجود همه‌ی تلاش‌ها و ثروت عظیمی که اقتصاد جهانی ایجاد می‌کند، هنوز میلیون‌ها مرد و زن به شدت فقیر هستند. چرا؟ این بخش با کاوش در ماهیت بازارها، شبکه‌ای از تعاملات اقتصادی که افراد، جوامع و ملت‌ها را به هم پیوند می‌دهد. به دنبال پاسخ است. در بهترین حالت، بازارها موتورهای قدرتمندی هستند که ثروت تولید می‌کنند و زندگی و انتظارات مردم را در سراسر جامعه متحول می‌سازند؛ اما در بدترین حالت، مردم فقیر را کنار می‌گذارند، نابرابری طولانی مدت را تشدید می‌کنند و دنیای طبیعی را که همه‌ی ما به آن وابسته هستیم، تنزل می‌دهند (Green, ۲۰۱۲, p. ۸۷).

بر اساس دیدگاهی که اندیشمندان اقتصاد سیاسی بر آن اشتراک نظر گسترده دارند، نهادهای حاکمیتی (در تعریف عام) محرک‌های اصلی موفقیت یا شکست یک جامعه هستند. نهادهای اقتصادی خوب، شهروندان را به سرمایه‌گذاری، انباشت و

توسعه‌ی فناوری‌های نو تشویق می‌کنند و در نتیجه آن جامعه را به کامیابی خواهند رساند. در مقابل، نهادهای اقتصادی بد تأثیرهای متضادی خواهند داشت. یکی از مشکلات اساسی در این حوزه آن است که حاکمان یعنی کسانی که قدرت شکل دادن به نهادهای اقتصادی را دارند، لزوماً به سود خود نمی‌بینند که به شهروندان اجازه‌ی رشد و رفاه دهند. شاید ایجاد محدودیت‌های اقتصادی فراوان و تعیین اینکه هر کس چه کاری انجام دهد، برای آن‌ها مطلوب‌تر بوده و تضعیف رقابت، به ماندنشان در قدرت کمک نماید. به همین دلیل است که نهادهای سیاسی در به وجود آمدن بسیاری از مشکلات اقتصادی جامعه، از جمله فقر، سهمی به‌سزا دارند. این نهادها برای جلوگیری از سازمان‌دهی اقتصاد در جهت منافع خصوصی رهبران به وجود آمده‌اند. حال هنگامی که نهادهای سیاسی به‌خوبی کار کنند، محدودیت‌های کافی بر حاکمان وضع می‌نمایند تا اطمینان حاصل شود که آن‌ها نمی‌توانند بیش از اندازه، منافع عمومی را نادیده بگیرند. در مقابل، نهادهای بد متأسفانه به تداوم بخشی نهادهایی فاسد چون خودشان گرایش دارند و چرخه‌ای معیوب ایجاد می‌کنند که گاهی «قانون آهنین الیگارشی» نامیده می‌شود. اصولاً دلیل اصلی دست‌نیافتن بسیاری از کشورهای در حال توسعه به رشد، و همچنین رشد فقر در آن‌ها، سیطره‌ی بلندمدت نهادهای سیاسی فاسد در این کشورهاست. این کشورها مجموعه‌ای از نهادهایی را که حاکمان استعمارگر به وجود آورده‌اند، از دوران استعمار به ارث برده‌اند؛ نهادهایی که نه برای توسعه‌ی کشور، بلکه برای پیشینه‌کردن استخراج منابع به سود قدرت‌های استعماری شکل گرفته‌اند. پس از استعمارزدایی، حاکمان جدید دریافتند حفظ این نهادهای بهره‌کش، موجب تقویت قدرت آن‌ها خواهد شد؛ در نتیجه، از این نهادها به سود خود استفاده کردند (بَی‌رجی و دوفلو، ۱۳۹۲، صص ۳۲۲ و ۳۲۳).

آرتور اسکوبار، نظریه‌پرداز استراتژی‌های بنیادین‌کردن فقر، یکسان‌سازیِ رو به افزایش

مسائل، تخصصی شدن و نهادینه شدن توسعه را استراتژی‌هایی می‌داند که از رهگذر آن‌ها، کشورهای قدرتمند توانسته‌اند گفتمان توسعه را مستقر و تثبیت سازند. به زعم وی، هر یک از این استراتژی‌ها، با توجه به ماهیت و نحوه‌ی عملکردشان، مجموعه عناصر انضباطی و هنجاربخش را با خود به همراه داشته‌اند. اسکوبار این استراتژی را بهانه‌ی ورود غرب به جهان سوم و تبدیل کردن آن‌ها به ابژه‌های دانش توسعه قلمداد می‌کند. اسکوبار می‌گوید یکی از تغییراتی که بعد از جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد، کشف فقر انبوه موجود در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است. این کشف تقریباً نامرئی و منطقی، لنگری برای بازسازی اقتصاد فرهنگی و سیاسی جهانی بود. گفتمان جنگ به قلمرو اجتماعی و ناحیه‌ی جغرافیایی جدیدی به نام «جهان سوم» نقل مکان کرد. بنابراین، وی می‌خواهد نشان دهد مسأله‌مندی فقر، نه مفهومی ازلی، بلکه مفهومی برساختی (به معنای ایده‌آل؛ یعنی ابژه‌ی ذهن یا اندیشه‌ای که وجود آن به ذهن سوژه بستگی دارد) است. تولید این مسأله‌مندی و مواجهه با فقر، موجب حکمرانی بیشتر و گسترده‌تر کشورهایی شده که این استراتژی را برای ورود خود به دنیای کشورهای در حال توسعه برگزیده‌اند (عنبری و پیری، ۱۳۹۸، ص ۳۰۹). در اثر نفوذ این استراتژی، کشورهای جهان سوم عمدتاً دچار فقر فزاینده‌ای شده‌اند. کشورهای غربی که بر موج فقر کشورهای جهان سوم سوار شده و از آن سود می‌برند، طبیعتاً مایل به برطرف شدن آن نیستند؛ زیرا رفع فقر، زمینه‌ی حضور این کشورها در جهان سوم را از بین خواهد برد. پس یکی از عوامل ایجادکننده‌ی فقر، به خصوص در کشورهای جهان سوم، «ورود غرب به این کشورها به بهانه‌ی نهادینه کردن توسعه» است.

حال می‌خواهیم نقش مستقیم دولت و قدرت سیاسی را از منظری دیگر به نظاره بنشینیم. گاه عملکرد نادرست و رشدِ نمایی «دموکراسی پاسخگو» و در نتیجه فقدان دولتی شایسته، یکی از علل ریشه‌ای فقر می‌باشد. به واسطه‌ی قرن‌ها قوانین

استعماری و سال‌ها دیکتاتوری نظامی متعاقب آن، بیشتر دولت‌ها در کشورهای جهان سوم، انگیزه یا توانایی ایجاد دولتی شایسته را نداشته‌اند. قدرتمندان و دولت‌ها، حقوق اساسی و حقوق بشر را زیر پا گذاشته‌اند، بدون اینکه مجازاتی برایشان در بر داشته باشد. تشکیلات سازمان‌های دولتی فاسد، ناشایست و نامناسب، موجب رواج تروریسمی شده که کل جامعه، به ویژه فقرا، را کاملاً گرفتار کرده است. فقرا، دسترسی و مشارکت بسیار اندکی نسبت به مؤسسات دولتی و جامعه دارند. منابع محدود فقرا، دولت‌های محلی بدون قدرت و دولت‌های مرکزی قدرتمند، موانعی قوی برای مشارکت مؤثر فقرا به شمار می‌آیند. معمولاً در نتیجه‌ی انتخابات، از طریق اعمال زور دست‌برده می‌شود. تمامی این سوءمدیریت‌ها، فقرا را بیشتر تحت تأثیر قرار داده و آن‌ها را فقیرتر می‌سازد (غازی فاروق، [بی‌تا]، ص ۱۱۵).

ب) نقش واسطه‌ای قدرت در ایجاد فقر

برخی از مکاتب فلسفی و سیاسی موجود یا منحل شده، خود مولد فقر و نابرابری اجتماعی در جامعه بوده و به نوعی به‌طور غیرمستقیم، فقر را در جامعه ایجاد می‌کنند. یکی از این مکاتب، مکتب «لیبرال» و به عبارت بهتر «نئولیبرال» است. «آزادی» موضوعی است که نئولیبرال‌ها به آن توجه ویژه کرده‌اند. نقد فردریش هایک از رشد قدرت دولت در سال ۱۹۴۴ در کتاب «به سوی بردگی» و توصیف میلتن فریدمن از اقتصاد لیبرالی در «سرمایه‌داری و آزادی» (حق انتخاب)، از این گرایش‌هاست. راست‌نو در برابر جمع‌گرایی خزنده، خواستار دفاع از آزادی است. نهایتاً این ایده به سرمایه‌داری آنارشویستی می‌انجامد که در آن، بازار باید همه‌ی کالاها و خدمات را توزیع کند. حکومت نه تنها نقش اقتصادی خود را از دست می‌دهد، بلکه کارکردهایش. همانند آنچه لیبرال‌های کلاسیک مطرح کردند. به حداقل کاهش می‌یابد. آن آزادی

که لیبرال‌ها، آزادی‌خواهان و حتی آنارشیست‌های راستِ نو مطرح کرده‌اند، نوعی «آزادی منفی» است. همچنان‌که قدرتِ جمعی حکومت تهدیدی اساسی برای فرد به شمار می‌رود، آزادی و رفع محدودیت‌های خارجی برای فرد، فقط با عقب‌نشینی دولت قابل حصول است. در قرن بیستم، دولت با توسعه‌ی «دولت رفاهی» گسترش پیدا کرد و مدعی بود از سرمایه‌ی شهروندان و از خود ایشان در برابر بیکاری و دیگر مصائب اجتماعی حمایت می‌کند. نقد جدیِ راستِ نو از دولت رفاهی در ایالات متحده توسعه یافت. رابرت نوزیک در سال ۱۹۷۴ همه‌ی سیاست‌های رفاهی را محکوم کرد و حقوق سرمایه را یادآور شد. چارلز موری در کتاب «زمین از دست‌رفته»، این نکته را بیان داشت که دولت رفاه با تضعیف استقلال، سرمایه‌گذاری و قوه‌ی ابتکار و خلاقیت، «فرهنگ وابستگی» را ترویج کرده است. در این صورت، رفاه خود سببِ ظهور ناکارآمدی شده است. این همان چیزی است که در نظریه‌ی «فقر ناخوشایند» بیان شده است. در این رهیافت، رفاه موضوع مسئولیت فردی است، نه مسئولیت جمعی که دولت عهده‌دار آن باشد (رحمت‌الهی، ۱۳۸۸، صص ۱۶۱ و ۱۶۲).

حال به سراغ موضع نازیسم در برابر سرمایه‌داری می‌رویم که امری پیچیده است. نازی‌ها از یک سو معتقد به مالکیت خصوصی و پیشرفت انسان‌های برتر بودند و از سوی دیگر، روحیه‌ی ملی‌گرا و تمامیت‌خواه‌شان اجازه‌ی اعطای آزادی‌های گسترده به فعالان اقتصادی را نمی‌داد. نتیجه آن شد که هیتلر در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۳۱ بگوید: «من می‌خواهم هر کس آنچه را که به دست آورده برای خود داشته باشد، مشروط به این اصل که خیر جامعه همواره بر خیر فرد اولویت داشته باشد. دولت باید کنترل خود را حفظ نماید؛ هر مالکی باید خود را کارگزار دولت احساس کند... رایش سوم همواره حق کنترل مالکان را برای خود محفوظ نگاه می‌دارد» (روئین‌پرویزی، ۱۴ دی ۱۳۸۸، ص ۲۸). نازی‌ها حق مالکیت خصوصی را مشروط به نحوه‌ی استفاده

می‌دانستند. اگر مایملکی در راستای اهداف پیشوای نازی مصرف نمی‌شد، در فهرست ملی‌سازی جای می‌گرفت. تملک‌های دولتی یا تهدید به تملک، همواره ابزار مورد استفاده‌ای در دست حکومت بود. پیشوای نازی از یک طرف این چنین به نظام سرمایه‌داری می‌توپید که: «... نظامی که از ضعفای اقتصادی بهره‌کشی می‌کند؛ با دستمزدهای نا عادلانه‌اش، با ارزش‌گذاریِ شرم‌آورِ انسان‌ها بر اساس ثروت و دارایی به جای مسئولیت و عملکرد» و دسیسه‌گران بین‌المللیِ یهود را در نظام بانکی جهانی پشت پرده‌ی بحران بزرگ دهه‌ی سی می‌دید و از طرف دیگر، خود بزرگ‌ترین مالک کشور بود و کسب و کارهای بزرگ را تشویق به تشکیل کارتل و تباری می‌کرد. سپس با آنان همکاری کرده و با تضمین سودشان، اهداف و منافع خود را پیگیری می‌نمود. اما تمام این تناقضات چطور قابل توضیح است؟ باید گفت که نازیسم، گفتمانِ تمامیت‌خواهی است که هر کجا ثروت و قدرت انباشته شده باشد، می‌کوشد آن را به نفع اهداف کلی خود. که ماهیتی غیراقتصادی دارند. مصادره کند (همو). بالطبع این رویه نیز موجب افزایش فقر در جامعه می‌شود؛ هیچ‌کس نمی‌تواند به لحاظ اقتصادی رشد نماید، زیرا حکومت برای او سقفی تعیین نموده که نباید از آن تجاوز کند. در این حکومت، مردم دائماً درجا می‌زنند و در حقیقت در حال کار و فعالیت برای پیشرفت دولت هستند و خود نمی‌توانند پیشرفتی برای خود داشته باشند. این به نوعی همان نظریه‌ی ارگانیکی (اندام‌وار) دولت است. بر اساس این نظریه، دولت همچون نبات یا حیوان دارای ارگانیسمی طبیعی است که واجد سه خصلت عمومی ارگانیسم‌های عالی یعنی ارتباط داخلی میان اجزاء، توسعه و رشد از درون، و درونی بودن هدف و غایت است. در این نظریه، منافع اجزاء در مقابل مصلحت کل از اهمیت درجه‌ی دوم برخوردارند (رحمت‌الهی، ۱۳۸۸، ص ۱۸).

یکی از نظریات مهم درباره‌ی منشأ شناسایی و پیدایش دولت در شرق، نظریه‌ی

ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی، با عنوان «پدرسالاری شرقی» است. بر طبق این نظریه، گاهی مالکیت یک فرد بر زمین به نحو مالکیت دائمی و گاهی به شکل مالکیت امتیازی است. در سیستم مالکیت امتیازی، مالکیت خصوصی بر زمین وجود ندارد و به جای آن، مالکیت دولتی شکل می‌گیرد. نهاد دولت نه بر اساس قانون، بلکه بر پایه‌ی امیال و خواسته‌های پادشاه و به صورت ابزاری در دست وی برای اعمال حکومت مطلقه و خودکامه عمل می‌کند که دغدغه‌ی اصلی آن، اخذ حداکثر مالیات از دهقانان و زمین‌داران با توسل به ارباب و زور است. این امر با ترویج خودکامگی و بی‌قانونی، همراه با تضعیف انگیزه‌ی مالکیت خصوصی و ضبط مازاد تولید جامعه بر اساس نیروی قهر، به صورت مانعی در برابر توسعه‌ی اقتصادی و سیاسی جامعه عمل می‌کند (همو، ص ۸۰). با این توصیف‌ها، به نظر می‌رسد نظام اقتصادی نازیسم نیز بسیار شباهت به پدرسالاری شرقی وبر دارد.

قدرت سیاسی به مثابه کارخانه‌ای برای تولید فقر (حرکتی استمراری)

«انزوای اجتماعی» و «انزوای سیاسی» دو مورد از آثار فقر است که سبب نابودی جامعه و انسان می‌گردد. انزوای اجتماعی منجر به نابودی کیان اجتماعی و انزوای سیاسی موجب تحقیر شخصیت فقیر و سلب کرامت از او می‌گردد. در نتیجه، حقوق اجتماعی و سیاسی قانونی فقیر به او اعطا نمی‌شود (حکیمی و دیگران، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۲۹۵).

به طور کلی، بیشتر کشورهای در حال توسعه در جهان امروز، فرآیند «شهرنشینی» سریعی را از سر می‌گذارند و شاهد حرکت‌های انبوهی از مردم به سوی شهرهای کوچک و بزرگ هستند. به موازات این حرکت، نوعی مهاجرت چرخه‌ای نیز بین شهر و روستا آغاز شده که بسیاری از خانوارهای فقیر را به جابه‌جایی واداشته است.

در آفریقا چنین برآورد شده که نیمی از خانوارهای فقیر تا ده سال آینده در شهرها سکونت خواهند داشت، حال آنکه در سال ۱۹۹۶ این نسبت به کمتر از ۳۵ درصد می‌رسید. این حرکت در آسیا هم مشاهده می‌شود، ولی در آمریکای لاتین وضع تثبیت شده به نظر می‌رسد. با این حال، فقر روستایی همچنان به قوت خود باقی است؛ یعنی مهاجرت خانواده‌های فقیر به شهرهای کوچک و بزرگ، نه تنها از فقر آنان نکاسته، بلکه استمرار فقرشان را نیز موجب شده است. با این وصف، پشتیبانی پایگاه‌های روستایی از مهاجران فقیر و پرمسئله‌ی شهری، هنوز کم‌ویش ادامه دارد و یکی از عناصر معیشتی خانوارهای فقیر شهری محسوب می‌شود. بیشتر برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران کشورهای در حال توسعه به چالش‌هایی که توسعه‌ی شهری و روستایی مطرح می‌سازد، آگاهی دارند. آنان معترف‌اند که رویدادهای هریک از این دو حوزه بر رویدادهای حوزه‌ی دیگر تأثیر می‌گذارد، ولی در مورد چگونگی این تأثیر، اجماعی وجود ندارد (مورتن جروه، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹).

در سطحی کلان‌تر، نخستین موج جهانی شدن از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۱۴م، در نهایت سبب افزایش فقر و فقر در جهان گردید. در دوره‌ی اوج‌گیری سیاست‌های اقتصادی درون‌نگر، رشد جهانی کاهش یافت؛ رشد درآمد سرانه به یک‌سوم رسید و تعداد فقرا روز به روز بیشتر شد. نابرابری جهانی بی‌وقفه تداوم داشت. بی‌تردید حمایت‌ها نیز امکان جبران آسیب‌ها را فراهم نمی‌کرد. به‌رغم افزایش فقر که در کاهش درآمدها مشهود بود، به دلیل بهبود قابل‌توجه بهداشت عمومی در این دوره، شاهد افزایش سریع «امید به زندگی» بودیم. این رویداد نشان داد فقر پدیده‌ای چندبعدی است و راهبردهای اقتصادی در همه‌ی ابعاد آن مؤثر نیستند (بانک جهانی با همکاری انتشارات آکسفورد، ۱۳۸۷، صص ۲۵ و ۲۶).

نظركاه اسلام درباره تأثير منفي قدرت سياسي در فقر

از آن جا كه دين اسلام نسبت به مقوله فقر حساسيت زائدالوصفي دارد، نسبت به فقير كردن مردم توسط حكومت واكنش نشان داده، از آن بر حذر داشته و از زيان رساندن به اموال مردم و در نتيجه فقير كردن آنان منع كرده است. امام علي (ع) در نامه‌اي به كارگزاران حكومت خود بيان مي‌دارد قلم‌هاي خود را نازك بتراشيد، فاصله ميان سطرها را كم كنيد، از زياده‌نويسي پرهيزيد و مقصود را هرچه کوتاه‌تر بيان كنيد و مبادا پرخرجي كنيد؛ زيرا نبايد به اموال مسلمانان ضرر و زيان ي برسد (شيخ حرّ عاملي، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص ۴۰۴). روشن است كه انجام اموري كه مورد نهي حضرت امير (ع) قرار گرفته، سبب نابودي اموال مسلمين در قالب بيت‌المال شده و آنان را بيش از پيش فقير مي‌كند.

اميرالمؤمنين علي (ع) در نامه خويش به مالك اشتر، به عنوان فرماندار مصر، بيان مي‌دارد: «تو به عنوان حاكم نبايد هرگز چنان حيوان شكاري باشي كه خوردن رعيّت را غنيمت شماري؛ زيرا مردم دو دسته‌اند: دسته‌اي برادر ديني تو و دسته ديگر همانند تو در آفرينش مي‌باشند» (نهج‌البلاغه (صبحي صالح)، ۱۴۱۴ق، نامه ۵۳، ص ۴۲۷) كه وجدان بشري و عطوفت هم‌جنس بودن اقتضا مي‌كند با آنان مهربان باشي (ابن ابي الحديد، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷، ص ۳۳). براي اساس، حكومت و حاكمان نبايد هرگز مردم را چون طعمه بنگرند و براي پيشبرد اهداف خويش، جان، مال و آبروي آنان را لگدمال نمايند. از اين رو، حكومت نمي‌تواند و نبايد در جهت ايجاد و استمرار فقر در بين مردم گام بردارد؛ زيرا در اين صورت، آنان را به نوعي غنيمت و طعمه خويش ساخته است. حكومت نسبت به مردم تحت حاكميت خويش وظيفه دارد، چه هم‌دين حاكمان باشند و چه دين ديگري داشته باشند. ايشان در همين دستورالعمل، توجه به عموم

مردم و برآورده کردن خواسته‌های آنان را مورد توجه قرار داده که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص را از بین می‌برد، اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند (نهج البلاغه (صبحی صالح)، ۱۴۱۴ق، نامه ۵۳، ص ۴۲۹). این مثال مانند آن است که در شهری، ده یا بیست نفر از اغنیا و صاحبان ثروت وجود داشته باشند که همواره همراه حاکم بوده و از مقربان درگاه او باشند و دائماً به او خدمت کنند، به طوری که والی مانند یک دوست صمیمی برای آنان شده باشد. حال اگر عامه مردم از این والی ناراضی و از عملکرد او خشمگین باشند، این مقربان درگاه و افرادی که در حواشی والی حضور دارند، نمی‌توانند برای او کاری انجام دهند؛ اما اگر عامه مردم از این والی راضی و خشنود باشند، عدم رضایت این مقربان ضرری به جایگاه والی وارد نمی‌کند؛ زیرا حاکم از این مقربان بی‌نیاز است و اینان جایگزین دارند و افراد دیگری می‌توانند جانشین آنان شوند و همان خدمات، و چه بسا بهتر از آن، را برای والی انجام دهند؛ اما حاکم از عامه مردم بی‌نیاز نیست و ایشان جایگزین و بدیلی ندارند و اگر عامه مردم روزی طغیان و شورش کنند، مانند دریای خروشان خواهند بود که همه چیز را نابود خواهند کرد و کسی را یارای مقاومت در مقابل آن‌ها نیست، ولی خواص اطراف حاکم چنین نیستند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷، ص ۳۵).

همچنین حضرت، گرفتن مالیات از مردم توسط حکومت به شیوه نادرست را موجب فقیرشدن مردم می‌داند. لذا در گرفتن مالیات از مردم نیز راهکاری را ارائه می‌دهد که منجر به فقیرشدن مردم نشود. به فرموده امام علی (ع)، اگر مردم از سنگینی مالیات، آفت زدگی، خشک شدن آب چشمه‌ها، کمی باران، خراب شدن زمین در سیلاب‌ها و یا خشکسالی شکایت کردند، کارگزار باید در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف دهد تا امور مردم سامان گیرد و هرگز تخفیف دادن در خراج نباید حاکم را نگران سازد؛ زیرا آن، اندوخته‌ای است که در آبادانی شهرها و آراستن ولایات نقش دارد و سبب

می‌شود که رعیت، حاکم خویش را بستانند و حاکم نیز از گسترش عدالت در میان مردم خشنود خواهد شد. او به افزایش قوّت آنان تکیه خواهد کرد و با گسترش عدالت در بین مردم و مهربانی با رعیت، به آنان اطمینان خواهد داشت؛ آنگاه اگر در آینده کاری پیش آید و حاکم این کار را به عهده رعیت بگذارد، آنان با شادمانی خواهند پذیرفت؛ زیرا عمران و آبادی، قدرت تحمّل مردم را زیاد می‌کند (نهج البلاغه (صبحی صالح)، ۱۴۱۴ق، نامه ۵۳، ص ۴۳۶).

در اندیشه اسلامی، یک قسم از حاکمانی که با عملکرد خویش مردم را فقیر می‌کنند، آنانی هستند که به آینده حکومتشان اطمینان ندارند. اینان اموال مردم را به غارت می‌برند و برای خودشان ذخیره می‌کنند؛ زیرا گمان می‌کنند برای ابد زنده بوده و بر اسب قدرت سوار هستند و شاید هم احتمال می‌دهند هر لحظه از اریکه قدرت سرنگون شوند. لذا فرصت را غنیمت می‌شمارند و اموال مردم را برای خودشان ذخیره می‌کنند و در جهت آبادانی شهرها و رفاه مردم به کار نمی‌گیرند تا در زمان سقوط، از آن‌ها بهره‌گیرند (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷، ص ۷۳): «همانا ویرانی زمین، به جهت تنگدستی کشاورزان است که این تنگدستی نیز، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به آینده حکومتشان اعتماد ندارند و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی‌گیرند» (نهج البلاغه (صبحی صالح)، ۱۴۱۴ق، نامه ۵۳، صص ۴۳۶ و ۴۳۷).

بر اساس شالوده آموزش‌های قرآنی و حدیثی، می‌توان به اصلی اساسی در اقتصاد انسانی و زندگی رسید. این اصل بیان می‌دارد که اگر زمین به صورتی به کار گرفته و آباد شود که خدا به همان منظور آن را آفریده است و نظام زمین‌داری کلان برانداخته شود، دیگر نیازمندی بینوا، کشاورزی تیره‌روز، مسکینی بی‌خانمان و فقری بی‌سرپناه باقی نمی‌ماند. پس مالکیت‌های کلان اراضی، و چیزهایی در شمار تیول‌داری، موجب

پیدایش فقر در بخش‌هایی از اجتماع است که با برافتادن آن، این فقر هم از میان خواهد رفت (حکیمی و دیگران، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۴۷۳). این مطلب از برخی آیات شریفه، مانند آیه «وَالْأَرْضُ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ؛ وَزَمِينَ رَابِعًا لِلْأَنَامِ» (الرحمن: ۱۰) و آیه «... هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا...؛ او شما را از زمین پدید آورد و در آن شما را استقرار داد» (هود: ۶۱) و همچنین آیه «وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ...؛ و قطعاً شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای شما در آن، وسایل معیشت نهادیم» (اعراف: ۱۰) قابل فهم است. بر اساس این سه آیه، خداوند زمین را برای عموم مردم خلق کرده تا در آن زندگی نموده و وسایل معاش و زندگی راحت خویش را در آن فراهم نمایند؛ چراکه به فرموده رسول گرامی اسلام (ص)، هر کس زمین مرده‌ای را احیا نماید، آن زمین از آن او می‌شود و برای ستمگر، حتی اگر بعداً در آن درختی بکارد یا ساختمانی بسازد، حقی وجود ندارد (حاجی نوری، ۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۱۱۱).

یکی از عوامل پدیدارشدن فقر در جامعه، در اندیشه اسلامی، نقش مدیران دارای سوءمدیریت است. اساساً نقش مدیران جامعه در ایجاد فقر، از همه عوامل دیگر بیشتر است. «سوءمدیریت و برنامه‌ریزی» این مدیران است که در جامعه فقر را پدید می‌آورد. کیفیت مدیریت در پیشرفت یا رکود جامعه و فقر و غنای آن تأثیر زیادی دارد. بعضی از ملل جهان با کمترین امکانات، معادن و ذخایر، ولی مدیریتی صحیح و نظامی فعال، مشکلات خود را حل نموده‌اند؛ حال آن‌که در بسیاری از کشورها، نظام صحیح زندگی به سبب سوءمدیریت نابود گشته است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۶۹). امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «مدیریت صحیح، مال کم را رشد و نمو می‌دهد و مدیریت نادرست، مال زیاد را نابود می‌سازد» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۴۵). همچنین معصوم (ع) نیز در کلام خویش آورده است که: «من برای اتمم از فقر نمی‌ترسم، لیکن از سوءتدبیر برای آن‌ها بیمناکم» (ابن ابی‌جمهور إحسانی، ۱۴۰۵ق،

ج ۴، ص ۳۹). این حدیث به مطلب ظریفی اشاره دارد که جامعه فقیر، سرانجام می‌تواند با مدیریت صحیح روی پای خود بایستد، ولی سوءتدبیر در جامعه، منشأ پیدایش فقر و بسیاری دیگر از ناهنجاری‌های اجتماعی می‌گردد. در کشوری که با مدیریت ضعیف اداره شود، استعدادها شکوفا نشده و از تخصص و کارایی نخبگان استفاده بهینه نمی‌شود و منابع ثروت، مانند اراضی، آب‌ها و معادن، به حال خود رها می‌شوند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۶۹).

همچنین سپردن امور مملکت و بیت‌المال به دست کم‌خردان، غیرمتخصصان، ناواردان به برنامه‌ریزی و فاقدان امانت‌اجرائی، سبب بسامان‌نشدن امور و نابودی بیت‌المال شده که اثر مستقیم آن، فقیرشدن مردم است. اصولاً این یک دستور کلی است که شامل امور حکومتی هم می‌شود؛ همان که قرآن کریم از آن چنین یاد می‌کند که اموال خویش را که خداوند آن را وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به سفیهان واگذار نکنید: «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا...» (نساء: ۵)، زیرا اموالتان در معرض مخاطره و تلف قرار می‌گیرد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۶۷).

اقتصاد اسلامی به وضوح بیان می‌کند فقر و محرومیت هیچ‌گاه ناشی از طبیعت نیست، بلکه نتیجه توزیع نابرابر و انحراف از روابط عادلانه‌ای است که باید ثروتمندان و فقرا را به هم پیوند دهد. همان‌طور که در حدیث آمده است: «هیچ فقری گرسنه نمی‌ماند مگر به این دلیل که ثروتمندی آنچه را که حق اوست، دریغ کرده است» (صدر، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۳۷۶). منشأ اصلی این امر، توزیع ناعادلانه و انحراف قدرت سیاسی و دولت‌هاست.

اسلام با بینشی عمیق، عاقبت فقیرشدن مردم را از دست رفتن دین آنان دانسته است. برای اثبات این مدعا، به بیان روایتی اکتفا می‌نمایم. سدید صیرفی از

اصحاب امام صادق (ع) چنین نقل می‌کند که از ایشان (ع) شنیدم که می‌فرمود: روح‌الامین، یکی از فرشتگان الهی، خبر وفات پیامبر اکرم (ص) را به پیغمبر داد، در حالی که ایشان تندرست بود و دردی نداشت. حضرت رسول (ص) با فریاد، مردم را به نماز جماعت فراخواند و به مهاجرین و انصار دستور داد تا سلاح بردارند. مردم جمع شدند و پیغمبر (ص) بالای منبر رفت و خبر وفات خود را به آن‌ها داد و آخرین خطبه خویش را ایراد فرمود که بسیار حائز اهمیت است. طبیعتاً پیامبر (ص) در این سخنرانی کوتاه، مهم‌ترین مسائل امت اسلامی را مطرح کرده‌اند. مردم باید بدانند وظایف حاکمان چه بوده و حقوق آن‌ها در مقابل حکومت چیست. آنان باید بدانند چه اموری را از حاکمان خود مطالبه کنند. لذا پیامبر (ص) این بحث را در اجتماع عمومی همه مسلمان‌ها مطرح فرمودند. سپس ادامه دادند: «خدا را به یاد والی بعد از خود می‌آورم، از این‌که مبدا بر جماعت مسلمانان رحم نکند؛ باید بزرگان‌شان را احترام کند و به ضعیفان‌شان رحم نماید و عالمان‌شان را بزرگ شمرد و به آن‌ها زیان نرساند تا خوارشان نسازد و فقیرشان نکند تا کافر نشوند و در خانه خود را به روی آن‌ها نبندد و از احوال آن‌ها بی‌خبر نباشد تا مبدا قوی آنان ناتوان‌شان را بخورد، و در لشکرکشی، بر آنان سختی روا ندارد؛ یعنی همه را در مرزها نگاه ندارد تا نسل ائمت را قطع کند؛ سپس فرمود: شاهد باشید که من آنچه لازم بود را به شما ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم». امام صادق (ع) در ادامه می‌فرماید: این آخرین سخنی بود که پیغمبر اسلام (ص) بر بالای منبر فرمود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۰۶).

از آن جایی که این توصیه‌ها توسط نبی اکرم (ص) خطاب به حاکم پس از ایشان ایراد شده، معلوم می‌شود این موارد، از وظایف حکومت و حاکم است. یکی از این وظایف، این است که مردم را «فقیرشان نکند تا کافر نشوند»؛ یعنی حکومت باید مراقب سیاست‌ها، برنامه‌ریزی‌ها و اعمال خود باشد که مبدا در اثر سوءتصمیم یا سوءرفتار،

جامعه را به فقر بکشاند. از این رو، معلوم می‌شود فقر یک پدیده طبیعی نیست، بلکه پدیده‌ای مصنوعی و مسئله‌ای اجتماعی تصمیم‌سازی شده است که محصول روابط ناسالم می‌باشد. یکی از عوامل مهم دین‌گریزی، فقر، تبعیض و محرومیت است. از همین جا معلوم می‌شود این ادعا که از طریق فقر و گرفتاری می‌توانیم ایمان مردم را حفظ کنیم، ادعایی باطل است. اگر شعب ابی طالب وجود داشت، آن گرفتاری برای افرادی خاص و در زمانی خاص بود؛ نه برای مدت طولانی. وقتی فقر گسترش پیدا کرد و اکثریت مردم را گرفتار نمود و چنان لایه‌های مختلف جامعه را درگیر کرد که حتی عده‌ای از انسان‌ها نتوانستند حداقل زندگی خود را هم تأمین کنند، آن کسی که مردم را فقیر کرده، آنان را کافر نموده است (سروش محلاتی، ۱۳ مهر ۱۴۰۰).

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فقر را نمی‌توان صرفاً پدیده‌ای اقتصادی و برآمده از ناتوانی‌های فردی یا کاستی‌های طبیعی دانست، بلکه در بسیاری از موارد، ساختار قدرت سیاسی، شیوه حکمرانی و نوع سیاست‌گذاری عمومی، نقشی تعیین‌کننده در تولید، بازتولید و تثبیت فقر دارند. از این منظر، دولت‌ها ممکن است به صورت مستقیم، از طریق وضع قوانین ناعادلانه، توزیع نامتوازن منابع، ضعف در حمایت‌های اجتماعی و ناکارآمدی اجرایی، و یا به صورت غیرمستقیم، از رهگذر تصمیم‌گیری‌های نادرست، ترک فعل، تبعیض ساختاری و بی‌توجهی به مطالبات معیشتی جامعه، در گسترش فقر مؤثر باشند.

بر مبنای آموزه‌های اسلامی، به‌ویژه در توصیه‌های نبوی و رهنمودهای معصومان (ع)، یکی از مهم‌ترین مسئولیت‌های حاکمیت، صیانت از کرامت معیشتی مردم و پرهیز از هرگونه سیاست یا رفتاری است که به فقیرسازی جامعه بینجامد. در این چارچوب، عدالت

به عنوان اصلی بنیادین در تقنین، اجرا و توزیع امکانات عمومی، جایگاهی محوری دارد و هرگونه عدول از آن می تواند زمینه ساز محرومیت، نابرابری و فقر شود. ازاین رو، حکومت اسلامی نه تنها موظف به خودداری از فقرآفرینی است، بلکه مکلف است تمام ظرفیت های خود را در مسیر فقرزدایی، رفع محرومیت و کاهش شکاف های اجتماعی به کار گیرد.

همچنین بررسی منابع دینی نشان می دهد که سوءاستفاده از قدرت، بی عدالتی، تبعیض و غفلت از حقوق عمومی، از مهم ترین عوامل ساختاری مؤثر در گسترش فقر به شمار می آیند. در تراث اسلامی، قدرت سیاسی امری صرفاً امتیازی یا ابزار سلطه تلقی نمی شود، بلکه مسئولیتی سنگین و امانتی اجتماعی است که مشروعیت و کارآمدی آن، در گرو تأمین مصالح عمومی و پیشگیری از آسیب های اجتماعی، از جمله فقر، است. براین اساس، هرگونه تصمیم، سیاست، اقدام اجرایی یا حتی ترک فعل از سوی کارگزاران حکومتی، باید از حیث آثار مستقیم و غیرمستقیم آن بر وضعیت معیشتی مردم مورد ارزیابی قرار گیرد.

از منظر اندیشه اسلامی، میان فقر، تبعیض، محرومیت و آسیب های اعتقادی و اجتماعی رابطه ای معنادار وجود دارد. گسترش فقر در سطحی که بخش های وسیعی از جامعه را از تأمین حداقل های زندگی محروم سازد، نه تنها نشانه ای از ناکارآمدی حکمرانی، بلکه بیانگر نوعی اخلال در تحقق عدالت اجتماعی است. در چنین وضعیتی، حاکمیت نه فقط از انجام مسئولیت های اقتصادی و اجتماعی خود بازمانده، بلکه زمینه بروز نارضایتی، دین گریزی و تضعیف انسجام اجتماعی را نیز فراهم کرده است. بنابراین، می توان گفت که در منطق اسلامی، سنجش مشروعیت و کارآمدی قدرت سیاسی، بدون توجه به نسبت آن با عدالت معیشتی و مقابله با فقر، سنجشی ناقص و نارسا خواهد بود.

فهرست منابع

* قرآن کریم

* نهج البلاغه

منابع فارسی

الف) کتاب ها

۱. بانک جهانی با همکاری انتشارات آکسفورد. (۱۳۸۷). جهانی شدن، رشد و فقر. ترجمه صابر شیبانی اصل. تهران: نشرنی.
۲. بنرجی، آبهیجیت؛ استر، دوفلو. (۱۳۹۲). اقتصاد فقیر: بازانديشی بنيادین در شیوه مبارزه با فقر جهانی. ترجمه جعفر خیرخواهان و مهدی فیضی. تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
۳. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۱). تسنیم: تفسیر قرآن کریم. قم: مرکز نشر اسراء.
۴. حکیمی، محمدرضا؛ حکیمی، محمد؛ حکیمی، علی. (۱۳۸۰). الحیة. ترجمه احمد آرام. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۶. رحمت الهی، حسین. (۱۳۸۸). تحول قدرت. تهران: نشر میزان.
۷. صدریه، پیام. (۱۳۹۳). مبانی نظری اقتصاد اسلامی در الحیة. تهران: انتشارات علمی. فرهنگ الحیة.
۸. عمید، حسن. (۱۳۷۲). فرهنگ فارسی عمید. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۹. عمید زنجانی، عباسعلی. (۱۳۸۹). دانشنامه فقه سیاسی. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

۱۰. قاضی شریعت پناهی، سید ابوالفضل. (۱۳۹۵). بایسته‌های حقوق اساسی. تهران: نشر میزان.
۱۱. قاضی شریعت پناهی، سید ابوالفضل. (۱۴۰۰). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی. تهران: نشر میزان.
۱۲. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۶۸).
۱۳. کاسادوفسکی، میشل. (۱۳۸۵). جهانی‌سازی فقر و نظام نوین جهانی. ترجمه محمد روحانی. قم: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۴. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۵. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۵). دایرةالمعارف فقه مقارن. با همکاری جمعی از استادان و محققان حوزه علمیه قم. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).
۱۶. هیوود، اندرو. (۱۳۹۸). کلیدواژه‌ها در سیاست و حقوق عمومی. ترجمه اردشیر امیرارجمند و سیدباسم موالی‌زاده. تهران: انتشارات امیرکبیر.

ب) مقالات

۱. اطهاری، کمال. (۱۳۷۹). «تأثیر برنامه‌ریزی کلان اقتصادی - اجتماعی بر فقر: اسکان غیررسمی ایران». در: فقر در ایران: مجموعه مقالات. به کوشش فریبرز رئیس‌دانا، ژاله شادی‌طلب و پرویز پیران. تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
۲. حاج‌حسینی، بهاره؛ زاهدی‌اصل، محمد. (۱۳۹۱). «سلامت اجتماعی و آسیب‌های اجتماعی». در: مجموعه مقالات دومین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی در ایران، ج ۹: آسیب‌های اجتماعی. اقتصادی. تهران: نشر آگاه.
۳. خدادادکاشی، فرهاد؛ حیدری، خلیل. (۱۳۸۸). «اندازه‌گیری شاخص‌های فقر بر اساس عملکرد تغذیه‌ای خانوارهای ایرانی». پژوهش‌نامه اقتصادی، دوره ۹، شماره

۳.

۴. راغفر، حسین. (۱۳۸۴). «فقر و ساختار قدرت در ایران». رفاه اجتماعی، شماره ۱۷.
۵. روئین پرویزی، مجید. (۱۳۸۸). «نازیسم و اقتصاد». دنیای اقتصاد، شماره ۱۹۸۴.
۶. عترت دوست، محمد؛ نصیری، امید؛ غیائی، هادی. (۱۳۹۸). «شبکه مضامین عوامل ایجاد فقر در جامعه اسلامی از منظر آیات قرآن و احادیث اهل بیت (ع)». دوفصلنامه علمی مطالعات قرآن و حدیث، سال ۱۳، دوره ۲۵، شماره ۱.
۷. عنبری، موسی؛ پیری، صدیقه. (۱۳۹۸). «تبارشناسی گفتمان مدرن فقر در ایران». مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۶، شماره ۱.
۸. غازی فاروق، احمد. (بی‌تا). «فقر، رفاه و توانمندسازی». ترجمه علی اصغر احمدکیا دلیری. فصلنامه تأمین اجتماعی، دوره ۷، شماره ۲۳.
۹. مورتن جروه، الف. (۱۳۸۲). «پیوندهای روستایی - شهری و تحلیل فقر». در: سیاست‌های فقرزدایی: راهبردهای مبارزه با فقر در کشورهای در حال توسعه. تدوین آلیاندر و گریزپان. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.

ج) سایت‌ها

سروش محلاتی، محمد. (۱۴۰۰). «سخنرانی درباره آخرین خطبه پیامبر اکرم (ص) و بیان تکالیف حکومت نسبت به مردم». خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا). www.iqna.ir

منابع عربی

۱. ابن ابی‌جمهور احسائی، محمد بن زین‌الدین. (۱۴۰۵ق). عوالی اللئالی العزیزیه

فی الاحادیث الدینیہ. تحقیق و تصحیح مجتبی عراقی. قم: دار سیدالشهداء للنشر.

۲. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن ہبۃ اللہ. (۱۴۰۴ق). شرح نہج البلاغہ لابن ابی الحدید. تحقیق و تصحیح محمد ابوالفضل ابراہیم. قم: مکتبۃ آیۃ اللہ المرعشی النجفی.

۳. ابن فارس، احمد. (بی تا). معجم مقاییس اللغۃ. تحقیق و تصحیح عبد السلام محمد ہارون. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

۴. ازہری، محمد بن احمد. (بی تا). تہذیب اللغۃ. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۵. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الکلم. تحقیق و تصحیح سید مہدی رجایی. قم: دارالکتب الاسلامی.

۶. حسینی شیرازی، سید مرتضی. (۱۴۳۸ق). ملامح النظریۃ الاسلامیۃ فی الغنی و الثروۃ و الفقر و الفاقۃ. نجف اشرف: مؤسسۃ التقی الثقافیۃ.

۷. حکیمی، محمدرضا؛ حکیمی، محمد؛ حکیمی، علی. (۱۳۶۷). الحیۃ. تہران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۸. راغب اصفہانی، حسین بن محمد. (بی تا). مفردات ألفاظ القرآن. بیروت: دارالقلم.

۹. صدر، سید محمد باقر. (۱۴۳۴ق). موسوعۃ الامام الشہید السید محمد باقر الصدر: اقتصادنا. قم: پژوهشگاہ علمی تخصصی شہید صدر (دارالصدر).

۱۰. طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۳۷۵). مجمع البحرین. تحقیق و تصحیح احمد حسینی اشکوری. تہران: انتشارات مرتضوی.

۱۱. عاملی، محمد بن حسن (شیخ حر عاملی). (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعۃ. تحقیق و تصحیح مؤسسہ آل البیت (ع). قم: مؤسسہ آل البیت (ع).

۱۲. فراهیدی، خلیل بن احمد. (بی تا). کتاب العین. قم: نشر هجرت.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۴. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. تحقیق و تصحیح سیدهاشم رسولی محلاتی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۵. نوری، حسین بن محمدتقی. (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. تحقیق و تصحیح مؤسسه آل البيت (ع). قم: مؤسسه آل البيت (ع).

منابع انگلیسی

1. Cooter, Robert D.; Schäfer, Hans-Bernd. (2012). Solomon's Knot. Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
2. Green, Duncan. (2012). From Poverty to Power. London: Practical Action Publishing Ltd. Second edition.